

پیشینه تعامل شما با شهید بهشتی به چه مقطعی باز می‌گردد؟ از سالهای ۴۵۴۶ با شهید عالی‌مقام شهید بهشتی در فاصله مهر تا نوروز و قبل از این که به هامبورگ بروند، در دبیرستان کمال، همکار بودم. ایشان در آنجا ادبیات تدریس می‌کردند. در هر حال در ابتدا آشنایی من با ایشان عمیق نبود تا رفتند به آلمان و بعد هم برگشتند و من هم در مرداد ۴۹ به خارج کشور رفتم و با ایشان تماسی نداشتم. شهید بهشتی کتابهای نهضت‌های انبیا و در تکامل مبارزه ملی و حقوق بین الملل مرا مطالعه کرده بودند. من چند روز پس از بازگشت از لبنان افتخار آشنایی نزدیک با شهید بهشتی را پیدا کردم، ولی همکاری ما وقتی صورت گرفت که عضو شورای مرکزی حزب شدم.

به چه شکل از شما دعوت شد؟

کل اعضای شورای مرکزی تصویب کردند که از من دعوت شود. قبل از من از بنی صدر و قطب زاده هم دعوت کرده بودند. قطب زاده که رئیس رادیو و تلویزیون بود و قبول نکرد. بنی صدر هم شرط کرده بود که تا مرحوم آیت را اخراج نکنند، نمی‌آید که البته این شرط او قبول نشد. همین جا بگویم که هیچ کس به اندازه شهید بهشتی به ضعف معلومات اسلامی و سیاسی او وقوف نداشت. به هر حال شهید بهشتی تصور می‌کرد حالا که بنی صدر جواب منفی داده، من هم خودم را پایین نمی‌آورم و جواب مثبت نمی‌دهم، ولی من بدون هیچ پیش شرطی این دعوت را پذیرفتم. در هر حال همه آقایان می‌دانستند که من چند حکم از امام در زمینه‌های خاصی داشتم و ایشان نگارش کتاب حکومت اسلامی و چاپ آن را به عهده من گذاشته بودند ایشان قبلاً پلی‌کپی‌های ولایت فقیه را خوانده بودند و خود بنی صدر هم اطلاع داشت که این، کار من است، ولی چون جایی نگفته بودم، کسی نمی‌دانست و حتی همین حالا هم خلیفه نمی‌دانند. بنابراین شهید عالی‌مقام بهشتی و دیگران تعجب کردند که من این دعوت را پذیرفتم. من پس از امام راحل، مدیریت کسی جز شهید بهشتی را نمی‌پذیرفتم.

یک وقتی سفری به الجزایر داشتم و در آنجا با یکی از خطبای معروف یکی از مساجد گفت و گو کردم و به او گفتم که از یاران امام خمینی هستم و جنبش اسلامی را معرفی کردم و گفتم که آقای بهشتی هم در آلمان، در همین زمینه زحمت می‌کشند. آن خطیب با حیرت پرسید، «آقای بهشتی هم از طرفداران آقای خمینی است؟» «آقای گفتم، «بله، چطور مگر؟» «گفت، «وقتی که صحبت می‌کرد، احساس می‌کردم این سینا فلسفه اسلامی را تدریس می‌کند.»



قضاوت شهید بهشتی و شورای حزب درباره پذیرفتن عضویت شورای مرکزی از سوی شما چه بود؟

وقتی من وارد شورای مرکزی شدم، کفه این شورا به زیان دارودسته بنی صدر، مجاهدین، چریکها و ملی‌گراها سنگین شد. شهید بهشتی همیشه اعتقاد داشتند که باید اصولی عمل کنیم و اصولی بودن از نظر ایشان، همان تعبیری بود که امام به کار می‌بردند، البته امام به جای اصولی بودن می‌گفتند مکتبی بودن. این تعبیر را نخستین بار من در سالهای سی در یکی از کتابهایم به کار بردم که آن کتاب تا سال ۱۳۴۴ چاپ نشد. شخصیت شهید بهشتی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ شهید بهشتی شخصیتی اصولی و به تعبیر امام مکتبی بود. مکتبی یعنی این که در انقلاب، درس پروردگار را پیاده کنیم. شهید بهشتی به اجتهاد سیاسی نائل شده بود، یعنی سازماندهی اجتماعی را بر اساس الگوی جامعه علوی و نبوی انجام می‌داد. مقام ایشان مدیریت و ریش سفیدی و شیخوخت و سازماندهی در پرتو اندیشه‌های انقلابی کسانی بود که این تفکرات را تولید

می‌کردند. به همین دلیل ایشان با اینکه می‌دانست اشکالات آثار دکتر شریعتی کدامند، از او و آثارش تجلیل می‌کرد، چون می‌دانست که او اندیشه‌های انقلابی تولید کرده و تا آن حد که محتوی آموزه‌های وحیانی است، به پیشبرد انقلاب یاری رسانده است. این گونه تحلیلهای دقیق، بلندی مقام صاحبش را می‌رساند و خلیفه به این مقام نائل نشده‌اند. از آنجا که تولیدکنندگان اندیشه‌های انقلابی و ناشران درس پروردگار به مکملی نیاز دارند که دارای اجتهاد سیاسی باشد و با مردم مدارا کند و در برابر آنها متواضع باشد، به این نتیجه رسیدم که پس از امام راحل، شخصیتی که حاضر در برابرش سر تسلیم فرود آورم، شهید بهشتی است.

شهید بهشتی در روی آوردن مردم به حزب چقدر تأثیر داشتند؟

مردم در گرایش به حزب، چند دسته بودند. دسته اول تحصیلکرده‌هایی بودند که با ادبیات انقلاب آشنا بودند و می‌دانستند چه کسانی بر آموزه‌های وحیانی احاطه دارند و چقدر به حرفی که می‌زنند مؤمنند و در عمل، آنها را به کار می‌برند. عده‌ای هم متدینینی بودند که به خاطر تأیید امام به حزب گراییدند و گروه سوم هم بودند که نگاه می‌کردند ببینند چه شخصیهایی وارد حزب شده‌اند. شهید مطهری و شهید بهشتی سابقه زندانی شدن اندکی داشتند، چون در مقام نقش دوم، یعنی مکمل تولیدکنندگان اندیشه‌های انقلابی عمل می‌کردند. این سخن، نه تنها در جهت استخفاف این دو بزرگوار نیست که عظمت آنها را در سازماندهی و مدیریت نشان می‌دهد. برای تبیین تفاوت تولید اندیشه‌های انقلابی و نقش مکمل، مقایسه‌ای می‌کنم بین مرحوم علامه طباطبایی و شهید مطهری. علامه طباطبایی در تولید اندیشه‌های انقلابی، از هر کس دیگری بیشتر سهم داشتند. اگر بحثهای سیاسی ایشان را جمع کنیم، متوجه خواهیم شد که تا آن زمان هیچ کس به اندازه علامه، اندیشه انقلاب اسلامی تولید نکرده است. کافی است می‌تواند توحید را در تفسیر المیزان که دارای عظمت فوق العاده زیادی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«نیم‌نگاهی به کارکرد اجتماعی شهید بهشتی نشان می‌دهد که او در موارد فراوان توفیق یافت تا به مدد مدیریت کارساز خویش، تهدیدها را به فرصت تبدیل کند. در این توانمندی عواملی چند دخیل بودند که بر خورداری از پیشینه مدیریت بارزترین آنهاست. در این گفت‌وگو علاوه بر تبیین نظری مبانی مدیریت شهید بهشتی به پاره‌ای از تجربیات او در این عرصه نیز اشاره رفته است.»

«شهید بهشتی و مدیریت مکتبی»

در گفت و شنود شاهد یاران با جلال‌الدین فارسی

**او برای شاگردانش
در حکم «اسوه نبوی»
بود...**





است با مبحث توحید شهید مطهری مقایسه کنیم. اگر این مبحث به آن درجه که در المیزان تبیین شده، در آثار شهید مطهری می‌آمد، قطعاً کتابهای ایشان توقیف می‌شد. شهید مطهری واهمه‌ای از این که مثل من و دکتر شریعتی، فراری شوند، نداشتند، ولی هدف ایشان پرورش پزشک، مهندس و متخصص اسلامی بود و اکثر کسانی که بعدها وزیر دولت موقت شدند، پرورش یافتگان آن شهید بزرگوار بودند.

شما از چه زمانی متوجه توانایی بالای مدیریت و به تعبیر خودتان ریش سفیدی و شیوخیت شهید بهشتی شدید؟ ایشان بعد از قیام ۱۵ خرداد در قم، با تأسیس مدارس متعدد، توانایی برنامه‌ریزی و سازماندهی خود را نشان داد. یادم هست شش ماه از آغاز سال تحصیلی در دبیرستان کمال گذشته بود و وقتی ایشان وارد دبیرستان می‌شد، شاگردان می‌گفتند، «انگار پیامبر آمده است»، یعنی رفتار، طرز راه رفتن، صحبت کردن و کلاس داری ایشان، برای شاگردان، حکم اسوه نبوی را داشت. بعدها هم که به آلمان رفت، نه تنها مرکز اسلامی آنجا را سر و سامان داد که انجمنهای اسلامی دانشجویان را هم در اروپا و آمریکا، ساماندهی کرد. در آنجا ایشان با نهضت آزادی، قطب‌زاده و حسن حبیبی در فرانسه و ابراهیم یزدی در

آمریکا مواجه شد و به این نتیجه رسید که با وجود بنی صدر و فعالیتهای او، آن طور که باید، کارهایش تأثیر مطلوب ندارند، هر چند بر عرب زبانها و آلمانیها، تأثیر گسترده‌ای داشت.

در این زمینه خاطره‌ای دارید؟

بله، یک وقتی سفری به الجزایر داشتم و در آنجا با یکی از خطبای معروف یکی از مساجد گفت و گو کردم و به او گفتم که از یاران امام خمینی هستم و جنبش اسلامی را معرفی کردم و گفتم که آقای بهشتی هم در آلمان، در همین زمینه زحمت می‌کنند. آن خطیب با حیرت پرسید، «آقای بهشتی هم از طرفداران آقای خمینی است؟» گفتم، «بله، چطور مگر؟» گفتم، «وقتی که صحبت می‌کرد، احساس می‌کردیم این سینا فلسفه اسلامی را تدریس می‌کند.» این شخص موقعی که امام در پاریس بودند به آنجا آمد. غرض اینکه مدیریت شهید بهشتی تابعی از مکتبی و اصولی بودن ایشان بود و هر جا که وارد می‌شد، این ویژگی به شکل بارزی نمود پیدا می‌کرد. او کسی بود که نتوانست همه روحانیون، شهدای محراب، شهید باهنر و آقای هاشمی رفسنجانی را گرد هم آورد و این کاری بود که از دست هیچ کس جز او بر نمی‌آمد. از سوی دیگر مهندسی انجمن اسلامی، او را به شدت قبول داشتند و بیش از هر کس دیگری، تحت تأثیر او بودند.

چرا؟

چون شهید بهشتی در مرتبه تفقه فی الدین بسی برتر از علامه طباطبایی، شهید مطهری و بسیاری از مراجع حوزه بود و هست. تفسیر شما از تعبیر تفقه فی الدین چیست و چرا شهید بهشتی را در این مرتبه قرار می‌دهید؟ چون تفقه فی الدین چند شرط دارد و شرط اول آن احاطه بر

آدمهایی را که به ادعای خودشان می‌خواستند با پشت کردن به درس پروردگار و تمسک به عقل، دنیای بهتری را بسازند، بشناسد و دکتر بهشتی کسی بود که مثل دکتر شریعتی، تن به این اقیانوس زد، با تاریخ مدرنیته آشنا شد، به غرب رفت، انجمنهای اسلامی را ساماندهی کرد و به تفکر پرداخت و سرانجام به این تفقه رسید.

وجوه تفوق شهید بهشتی بر دکتر شریعتی چیست؟

شهید بهشتی متوجه شد که کجای حرفهای دکتر شریعتی لغو و سهواست و به علت بی‌اطلاعی، آن حرفها را زده و کجای حرفهایش با درس پروردگار منطبق است. علاوه بر اینها شهید بهشتی متوجه شد که دکتر شریعتی روشنگر بزرگی است که دانشگاهها را به حرکت در آورده است.

به نظر شما شهید مطهری در امر تفقه فی الدین چه رویکردی داشتند؟ شهید مطهری به گوشه‌ای از این حقیقت بزرگ پی بردند که جز با تفکر و تعقل و سپس تفقه فی الدین، نمی‌توان به اجتهاد سیاسی رسید. ایشان در بحث فقه می‌گفت که فقه با خواندن درس و این شیوه‌ها حاصل نمی‌شود و باید تجارب اجتماعی و انسان‌شناسی را نیز در اختیار خود می‌دهند.

همین و تفاوت است بین فقه شیخ بهایی که تجربه امپراتوری عثمانی و درگیریهای آن با اروپا و جنگها را داشته با آخوندی که از روستای خود بیرون نیامده است. این همان بحثی است که امام راحل هم بر آن تأکید داشتند و هنگامی که درس ولایت فقیه را شروع کردند، به حوزه‌ها هشدار دادند که این آغاز کار است و شما باید در آینده، اینها را تکمیل کنید. ملاحظه می‌کنید که امام با چه تواضعی، این درس را به شاگردان خود می‌دهند.

و شهید بهشتی یکی از کسانی است که مخاطب این رهنمود قرار گرفت.

شهید بهشتی به بهترین نحو ممکن این رهنمود را به کار بست، یعنی به سطحی از اجتهاد سیاسی رسید که در میان اقران، نظیر نداشت. او درست در افقی قرار داشت که امام راحل قرار داشتند، یعنی ابتدا به سطح عقلانیت و سپس به سطح تفقه فی الدین و سازماندهی اجتهادی به شیوه عصر علوی و نبوی رسید و این کاری است که همه ما باید بکنیم. فرمایشات امام راحل را در شش ماهه اول سال ۵۸ ملاحظه کنید. امام راحل انصافاً در اوج تفقه فی الدین قرار داشتند. متأسفانه این جور امام شناسی از صحنه جامعه، مقفود است و اباطیلی به جای «امام خمینی شناسی» منتشر می‌شوند که اگر نمی‌شد، دست کم آسیب‌شان کمتر بود.

شما در مجلس خبرگان قانون اساسی حضور داشتید. تحلیل شما از مدیریت آن مجلس چیست؟

شهید بهشتی، در مقام مدیریت مجلس خبرگان قانون اساسی و مدیریت شورای مرکزی حزب، برترین مدیریت تاریخ انقلاب را اعمال کردند. شهید بهشتی با عالی‌ترین مدیریت ممکن این مجلس را برگزار کرد، به طوری که هیچ کس نتوانست کوچک

یادم هست شش ماه از آغاز سال تحصیلی در دبیرستان کمال گذشته بود و وقتی ایشان وارد دبیرستان می‌شد، شاگردان می‌گفتند، «انگار پیامبر آمده است.» یعنی رفتار، طرز راه رفتن، صحبت کردن و کلاس داری ایشان، برای شاگردان، حکم اسوه نبوی را داشت



درس پروردگار است. این یعنی چه؟ خداوند فرموده که همان طور که درس مرا به صورت شفاهی فرامی‌گیرید، به نمونه‌هایی که در قرآن ذکر کرده‌ام، (دست کم به صد نمونه آن می‌توانم اشاره کنم)، توجه کنید و مصادیق آنها را از قبیل مستکبران، مترفان، دام‌وارگان (کالانعام) شیئی وارگان و انسانهای راستین و مؤمن در محیط خودتان پیدا کنید. این نمونه‌ها و آدمها در طول تاریخ، جغرافیای فرهنگی و سیاسی وجود داشته‌اند و دارند و خواهند داشت و جاودانگی درس پروردگار هم مدیون همین است. حالا چه کسی می‌تواند اینها را بیاموزد؟ کسی که آدم شناس باشد و در خانواده، قبیله، کشور و جاهای دیگر بتواند این موارد را تشخیص بدهد. دنیا را بشناسد. تاریخ را بشناسد.



شهید بهشتی، در مقام مدیریت مجلس خبرگان قانون اساسی و مدیریت شورای مرکزی حزب، برترین مدیریت تاریخ انقلاب را اعمال کردند. شهید بهشتی با عالی‌ترین مدیریت ممکن این مجلس را برگزار کرد، به طوری که هیچ کس نتوانست کوچک‌ترین ایرادی بر مدیریت ایشان بگیرد. اگر ایشان مدیریت نمی‌کرد، این قانون اساسی را نداشتیم



ترین ایرادی بر مدیریت ایشان بگیرد. اگر ایشان مدیریت نمی‌کرد، این قانون اساسی را نداشتیم.

مدیریت شهید بهشتی در حزب را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ در شورای مرکزی حزب افراد دیگری هم بودند و مدیریت فقط به ایشان منتسب نمی‌شود و البته من بر این مدیریت نقصی را وارد می‌دانم.

چه نقصی؟

امام خطاب به مردم فرمودند، «ما می‌خواهیم حکومتی را تشکیل بدهیم که اسلامی (و به تعبیر من علوی و نبوی) باشد، بدیهی است در مجلسی که قرار است قانون اساسی چنین حکومتی را تدوین کند، افرادی که در این امر تخصص دارند باید حضور پیدا کنند. به همان دلیل ساده‌ای که اگر بیماری داشتیم به پزشک مراجعه می‌کنیم. امام فرمودند که، «ما نمی‌خواهیم قانون اساسی مثل فرانسه و سوئد درست کنیم، درست است که فرانسه آزاد و مستقل است، ولی ما می‌خواهیم حکومت اسلامی داشته باشیم.» اما شورای مرکزی حزب چه کرد؟ مهندس... و دکتر...

را که پزشک عمومی بود، معرفی کرد و مردم هم به آنها رأی دادند. در اینجا است که تفقه فی الدین امام، برتری خود را نسبت به شهید بهشتی و مجموعه رهبری حزب نشان می‌دهد. موقعی که ایست کاندیداها تهیه شد، من مشهد بودم و در غیاب من، این کار را کردند. اگر بودم قطعاً مخالفت می‌کردم. جالب اینجا است که جامعه مدرسین علمای مشهد هم، پزشکی را که از خویشان شهید مطهری و داماد استاد محمد تقی شریعتی بود کاندید کرد، یعنی آنها هم از دستور امام تخلف کردند، بماند که خود آن علمایی که وی را معرفی کرده بودند، رأی کمتری آوردند. اسید محمد خامنه‌ای هم که حقوق‌دان و مجتهد بود، رأی پایینی آورد. ببینید امام چه رهنمودی دادند و چگونه عمل شد. اما من حیث المجموع، شهید بهشتی لایق‌ترین مشاور امام راحل بود و دیگران به پای او نمی‌رسیدند. از مدیریت شهید بهشتی خاطراتی را نقل کنید؟

عضو ستاد هفت نفره انقلاب

فرهنگی و در عین حال عضو شورای مرکزی حزب بودم. از لبنان با فردی دوست بودم خدمات بسیاری به انقلاب کرده بود و توانست در لبنان افراد بسیاری را به خط مبارزه وارد سازد. دادگاههای انقلاب که در قم راه اندازی شدند، یکی از آقایان که ریاست آن را به عهده گرفتند و این شخص را به دلایل شخصی تحت تعقیب قرار دادند. دیدیم روحانی برجسته‌ای چون او را که دارای مبارزاتی طولانی است، اگر محاکمه کنند، به او هتک حرمت خواهد شد. در هر حال دستخوش عواطف شدم و به شهید بهشتی که رئیس دیوان عالی کشور بودند، تلفن کردم و شرح مسبوطی از خدمات و مبارزات آن فرد عرض کردم. شهید بهشتی یک کلمه حرف نزدند تا من صحبت‌هایم تمام شد، سپس با همان لحن متین و شمرده گفتند، «آقای فارسی! آیا بهتر نیست که اصولی عمل کنیم؟» انگار آب یخی روی سر من ریختند. با عجله گفتم، «بله.» و خدا حافظی کردم. از آن تاریخ به بعد هم رابطه خود را با آن فرد ادامه ندادم. بسیار روح با عظمتی می‌خواهد. ایشان به خودش نگفت فارسی را نگه داریم و منتی هم سرش بگذاریم. تقوا را ملاحظه می‌کنید؟ و خاطره دیگری؟

شهید بهشتی همراه با مقام معظم رهبری، شهید باهنر، آیت‌الله موسوی اردبیلی و آقای هاشمی رفسنجانی نزد امام (ره) رفتند. امام دستور العملی برای مدارسها و دانشگاههای انقلاب صادر کردند. شهید بهشتی این دستور العمل را به شورای مرکزی آوردند که در آن آقایان عسکراولادی، صادق اسلامی، بادامچیان و شهید درخشان هم که مقلد محض امام بودند، حضور داشتند. شهید بهشتی در حضور آنها دستور العمل امام را تصحیح کردند و نکته جالب این که امام هم پذیرفتند. امام چنین شخصیتی بودند که می‌خواستند کسی بیاید و محترمانه و مستدل، امور را نقد و اصلاح کند. یادم هست یک بار از امام سؤالی شد. آقای مهدوی‌کنی حضور داشتند. امام فرمودند، «من در این مورد حضور ذهن ندارم. شما بفرمایید.» این یعنی نهایت تقوای

اخلاقی و سیاسی. از همین روست که می‌گویم باید امام شناسی را به شیوه دقیقی جاری سازیم.

نقش شهید بهشتی در مصوبات قانون اساسی چه بود؟ شهید بهشتی از موقعیت ریاست مجلس خبرگان جز برای پیشبرد امر مجلس استفاده نمی‌کردند و هیچ وقت از این موضع، برای القای نظریه‌های خود سود نمی‌جستند. کار ایشان ساماندهی امور و مدیریت مجلس بود. هنگامی که مجلس خبرگان نتوانست در موعد مقرر کارش را به اتمام برساند و دولت بازرگان اعلام کرد که کار مجلس خبرگان از این تاریخ به بعد، غیرقانونی است، امام راحل فرمودند که مجلس باید ادامه پیدا کند. هیئت هفت نفره‌ای انتخاب شد که همه اختیارات جلسه رسمی را داشت و بعد از ظهرها تشکیل می‌شد و همه بحث‌هایی که باید در مجلس انجام می‌شد، به صورت پیشنهاد به این هیئت ارائه می‌شد. این هیئت در واقع تولید اصول قانون اساسی را به عهده داشت. شهید بهشتی باز هم ریاست مجلس را رها نکردند تا مدیریت این جلسه را به عهده بگیرند. با مذاکراتی که در این جلسه غیر رسمی انجام می‌شد، سیر تدوین قانون اساسی را تسریع کردیم. در این جلسه درباره شرایط ریاست جمهوری بحث شد و به نتیجه هم رسیدیم، ولی فردای آن روز، بنی صدر در جلسه رسمی گفت که نباید برای ریاست جمهوری شرط قائل شد و هر کس که رأی بیاورد رئیس جمهور است. یادم هست روحانی‌ای که پسرش شهید شده بود از جا بلند شد تا او را بزند. می‌گفت اگر یک غیرمسلمان رأی بیاورد، تکلیف چیست. نمی‌دانم چرا هیچ یک از این حرفها و موضعگیری‌های بنی صدر عبرت نشد که او برای رئیس جمهوری انتخاب نشود.

نقش مرحوم آیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر آیت، استاد برجسته حقوق بود و در مجلس خبرگان، نقش بسیار مفیدی داشت، به ویژه در تصویب اصل ولایت فقیه و تسریع و غنای محتوای قانون اساسی، خدمات برجسته او قابل انکار نیست.

